هو العلیم

ضرورت مطالعه مثنوی معنوی

حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی
و حضرت آیة اللَه حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

مرحوم قاضی می فرمودند: «من هشت بار کتاب مثنوی معنوی را مطالعه کردم و هر بار مطلب جدیدی برایم مکشوف شد که سابقه قبلی نداشته است.

آنچه در ذیل می‌آید حقایق و رقایقی در خصوص عارف کبیر و راهنمایی خبیر، «مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی» رضوان علیه و کتاب شریف و بی نظیر او «مثنوی معنوی» می باشد که برگرفته ای است کوتاه از آثار حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی و حضرت آیة اللَه حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی قدّس اللَه سرّهما.

ضرورت تأمل و دقت در مضامین کتاب شریف مثنوی

حضرت آیة اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی ـ قدس اللَه سره این چنین می نویسند: «مطالعه دیوان بی نظیر و درّ نایاب مولانا جلال‌الدّین رومی بلخی- أعلی اللَه مقامه- از اوجب واجبات است برای سالکین راه خدا، و هر سالکی که موفّق به مطالعه و دقّت و تأمّل در این دریای موّاج معارف الهی نشده است به خسران عظیم و پشیمانی از بی‌نصیبی از نعمات و عنایات خاصّه ربّانی دچار می‌گردد.»[1]

عرفان مولانا متّخَذ از روح قرآن و روح نبوّت و ولایت

همچنین والد ماجد ایشان عارف کامل و سالک واصل حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی ـ رضوان اللَه علیه ـ می فرمایند: « عرفان مولانا متّخَذ از روح قرآن و روح نبوّت و ولایت است.»[2]

ملای رومی از شیعیان خالص امیرالمومنین

و عارف بزرگ مرحوم آیة اللَه حاج سید علی قاضی ـ رضوان اللَه علیه ـ ملّای رومی را عارفی رفیع مرتبه می دانستند، و به اشعار وی استشهاد می نمودند، و او را از شیعیان خالص أمیر المؤمنین علیه السّلام می شمردند. مرحوم قاضی قائل بودند که: «محال است کسی به مرحله کمال برسد و حقیقت ولایت برای او مشهود نگردد.»و می فرمودند: «وصول به توحید فقط از ولایت است. ولایت و توحید یک حقیقت می‌باشند.»[3]

عارف بی نظیر و موحّد بی بدیل، آیت الحق و العرفان حضرت حاج سید هاشم حدّاد ـ رضوان اللَه علیه ـ می فرمودند که مرحوم قاضی می فرمودند: «من هشت بار کتاب مثنوی معنوی را مطالعه کردم و هر بار مطلب جدیدی برایم مکشوف شد که سابقه قبلی نداشته است.»

---

[1] . اسرار ملکوت ج ۳ ص ۲۷۵

[2] . روح مجرد ص ۵۱۸

[3] . روح مجرد ص ۳۴۳

اهمیت شخصیت مولانا و کتاب مثنوی در نزد اولیاء الهی

«و این حقیر با بضاعت مُزجاة و غیر قابل قیاس خود با خرمن معرفت و بینش بزرگان نیز به نوبه خود چنین تجربه ای را در حقّ این کتاب قویم داشته ام. مرحوم قاضی یک فرد عامّی و ساده نبود، از نقطه نظر احاطه بر ادبیّات پارسی و عربی زبانزد اقران و حوزه نجف بود. در سرودن اشعار عربی آن قدر تسلّط داشت که بعضی از مطّلعین بر اشعار عرب که به واسطه شدّت تبحّر و حذاقت در ادب عرب و بلاغت، بین شاعر فارسی از شاعر عرب فرق می گذاشتند از تشخیص اشعار عربی مرحوم قاضی عاجز می ماندند. در احاطه بر تفسیر قرآن و فقه و اصول، کسی را در حوزه نجف یارای مقابله و هم‌آوری با ایشان نبود و حوزه تدریس ایشان از نظر اتقان و جامعیّت ضرب‌المثل بوده است. همین قدر متذکّر می‌شوم که مرحوم علّامه طباطبائی با آن جلالت قدر و عظمت شأن بارها می‌فرمود: این روش و مسلکی را که ما در تفسیر المیزان به کار بردیم از استادمان مرحوم قاضی آموختیم.

و امّا از جهت فلسفه و عرفان که چه گویم. مرحوم علّامه طباطبائی می‌فرمود: از نقطه نظر احاطه بر مبانی فلسفی و عرفانی کسی به جامعیّت استاد ما مرحوم قاضی نیامده است.

آن وقت این فرد که شاگرد مکتب علیّ مرتضی و اولاد معصومین او است درباره کتاب عرشی مثنوی چنین گفتاری می‌فرماید.

مولانائی که خود را محو و فانی در ولایت أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام و سرمست از باده لم یزلی و رحیق مختوم ولایت مرتضوی می داند چنین کتابی به عرصه علم و معرفت ارزانی داشته است.»[1]

جایگاه حضرت مولانا و آثار وی در طرح مکتب اسلام برای جوامع امروزی

ایشان در جای دیگر از همین کتاب شریف در دفاع از مولانا ـ رضوان اللّه علیه ـ می فرمایند:

«از زمان ظهور حضرت مولانا تا کنون بیش از هفتصد سال می گذرد، نوشتجات او اعمّ از اشعار، رسائل، مقالات همه و همه به زبان های مختلف ترجمه و منتشر گردیده است. در هر سخنرانی و کنگره علمی، سخنی زیباتر و کلامی متین تر و دلنشین تر است که از جملات و آثار مولانا در او بیشتر یافت شود و به طور کلّی، طرح مکتب اسلام و به خصوص تشیّع در مجامع غرب و شرق بیش از آنکه مدیون فقهاء عامّه و خاصّه است وام گذار ظهور مولانا در عرصه تفکّر اسلامی و عرفانی است.

امروزه دیگر مولانا یک شخصیّت منحصر در قرن هفتم و متعلّق به یک سرزمین و فرهنگ خاصّ نیست؛ او متعلق به فرهنگ اسلام و تشیّع است و کسی که از آن جناب و مطالبش اطّلاعی ندارد از مبانی اصیل و رشیق

---

[1] . اسرار ملکوت ج ۳ ص ۲۷۶، مطلع انوار ج ۲ ص ۱۱۷؛ حریم قدس، ص ۱۷.

اسلام خبری نخواهد داشت.

امروزه دیگر مولانا در صورت یک عارف سنّی و یا شیعی مطرح نیست تا ما اثبات کنیم که از ما است، و یا اهل سنّت دلیل آورند که از اهل تسنّن است. مولانا امروز به صورت یک چهره منحصر به فرد در تاریخ فرهنگ اسلام ثبت شده است، حال ما بر سر یکدیگر می‌کوبیم که از اهل سنّت است یا شیعه. سنّت و تشیّع امروزه متأسفانه به صورت تحزّب و فرقه گرایی موجب سلب بسیاری از برکات و الطاف و نعمت‌ها شده است.

اهل سنّت متأسفانه به محض اینکه مشاهده کنند نویسنده ای هر چند مبرّز و فرهیخته از میان جماعت شیعیان برخاسته است با تعبیرات ناشایست و توصیف به رفض و خروج از جماعت در صدد ردع و رفض او برمی آیند و اذهان را علیه او می شورانند و کتب او را از زمره کتب ضلال می شمرند، و بر این تعصّب، عنوان دفاع از کیان مکتب سنّت می گذارند و خود را در این اقدام و منهج محقّ و سزاوار می بینند، متأسفانه برخی از علماء ما نیز در مقابل این منهاج درست به عینه بر همین ممشا و مسیر حرکت می نمایند ولی بسیار ناموزون‌تر و ناشایسته‌تر، زیرا اگر در مشرب عامّه، مخالفت با علماء شیعه بر محور و مدار عدم قبول خلافت غاصبین و ظالمین به اهل بیت عصمت و طهارت قرار گرفته است، در مسأله مخالفت غیر مطّلعین از شیعه، مبنا، بر محوریّت عرفان و فلسفه و مبانی قویم این دو مدرسه است؛ گرچه به صورت و رنگ انتحال به سنّت مطرح می شود و این گناهی است نابخشودنی.

مخالفت با مثنوی مولانا به سبب اشتمال بر مبانی دقیق عرفان اسلامی

بسیاری از جهّال از آنجا که نمی توانند و تا ابد نیز نخواهند توانست که با مبانی رصین و پولادین فلسفه و عرفان اسلامی و تشیّع علوی و مدرسه اهل بیت سلام اللّه علیهم اجمعین، به مقابله برخیزند و جز تحویل چرندیاتی چند و لاطائلاتی در صفحات و اوراق به مردم عوام مطلبی ندارند، از راه انتحال به سنّت و گرایش به عامّه وارد می شوند و مولانا و امثال او را از جهت دارا بودن کیش و مذهب تسنّن، محکوم و مطرود می سازند. و این نکته نهایت بی انصافی و دریوزگی علمی و فرهنگی است!

اگر اشعاری که مدح و ثنای خلفاء ثلاثه را دارا است از مثنوی مولانا حذف کنیم و خود مولانا اقرار نماید که این اشعار مثلًا از من نبوده و بدان افزوده شده است آیا دیگر این کتاب بی مثال برای شما خالی از اشکال و ایراد خواهد شد؟ و دیگر اعتراضی بر او و مطالبش وارد نخواهد بود؟ خیر، مثنوی مولانا اشکالش در اشعار مدح خلفاء نیست، که در اعلان و ابلاغ و اظهار مبانی عرفان و وحدت‌وجود است؛ شما از وحدت وجود مولانا می ترسید نه از مدائح او نسبت به خلفاء! چه خوب می دانید که شخصیّتی بی بدیل چون جنابش اگر از مثل ابوبکر و عمر و عثمانی که در عرضه مسایل علمی و فرهنگی حتّی از کمترین مراتب معرفتی در زمان خود پائین‌تر بودند، مدح و ثنا گویند به اعتبار و اتقان کلمات و سخنان خویش لطمه وارد نموده است.

گیرم که مولانا فردی سنّی مذهب بوده است، آیا این مسأله دلیل آن می لدنچ یراعشا رطاخ هب هک دوش، لدیناینابد هدنب نیا هب ماشد ؟میئاهن مورحم یهلا فراعم نارکیب یایرد نیا زا ار دوخ: انلاوم تأشن و روهظ نامز زا لدنچ نونکاتا نفر به واسطه مدح و ثنای او از خلفاء جور، به مذهب تسنّن گرویده هتفرگ هلصاف عیّشت زا و لدنا ی م نآ یارایا ار سی کایآ ؟لدنا رد رارک رلیحضی ترملّی ع شیاتس و حدم ینب شجنس و هسیاقم ماقم رد هک لدشاب هناقشاع و هناتسمینماضم نآ و انلاوم راعشاح و روش زا تیاکح هک یاال دیگری در آن جناب هنگام سرودن اشعار آبدار و عرش بنیان می‌دومن، تسا هدروآرد مظن هب روج ءافلخ حدم رد هک یراعشا اب، ار ءافلخ بناج بی ی هز ؟لدهد هولج ءافلخ هب لیامت باتک نیا رد ار انلاوم و دیرگبت قاحم و دانع و فیاصنا!! نم للّهاب ذوعن و لضّلا و هیبصعلا و لهجاال.

اشعار عجیب و غریب مولانا درباره أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام

آیا آن اشعار عجیب و غریب مولانا درباره أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام حکایت از تشیّع او نمی‌کند؟

آیا این شعر:

باز گو ای باز عرش خوش شکار *** تا چه دیدی این زمان از کردگار

راز بگشا ای علی مرتضی *** ای پس از سوء القضاء حسن القضاء[1]

حکایت از محکوم نمودن خلافت خلفاء ثلاثه نمی‌کند؟

آیا احتمال تقیّه در آن شرائط و محیط نسبت به این دُرّ بی‌مثال و عارف فرزانه و افتخار عالم تشیّع نمی‌رود؟ عجبا! چگونه است که اگر فقیهی در بعضی از آثار در مقام تعریف و تمجید از حکّام و سلاطین زمان تعابیر و جملات غریبی را به کار ببرد باکی بر او نیست و به دستاویز مماشات و رعایت تقیّه از هر عیب و شینی منزّه و مبرّی می‌شود، امّا این شیوه برای آن ولیّ الهی و عارف باللّه در آن شرائط سخت و طاقت فرسا و محیط زیست، مجاز و قابل پذیرش نیست؟!

و آیا رعایت عدل و انصاف علمی موجب پرهیز از قضاوت عجولانه و اتّهام به اولیای الهی نمی شود، و قاعده و قانون حریم احتیاط در روایات و آثار معصومین علیهم‌السّلام ما را مجبور به تأمّل و توقّف در قضاوت نمی نماید؟

سؤال و پرسش این قلم از معترضین و مهاجمین بر مکتب و مدرسه و شخص مولانا این است که: آیا اشعار آن جناب در مدح خلفاء بود که بر مکتب تشیّع ضربه وارد کرد و مردم را از گرایش به اهل بیت باز داشت یا فتوای آن فقیهی که ده ها سال نان و نمک امام زمان ارواحنا فداه را خورده و در سال های آخر عمر خود با تبرئه عمر از انتساب آن تعبیر ننگین و شرم آور بر رسول خدا، ساحت خلیفه دوّم را از آن جنایت منزّه ساخت؟!

آیا کمر دخت پیامبر را اشعار مولانا در مدح خلفاء ثلاثه شکست یا آن تنزیه و تبرئه فقیه اهل بیت که گفته بود و چه زشت و نامیمون سخن رانده بود که انتساب این عبارت: «**إِنَّ الرَّجُلَ لَيهجُر**. «این مرد هزیان می‌گوید.»[1] به جناب عمر محال و غیر قابل قبول است؟ و در پی این سخن هزل و مزخرف، علماء اهل سنّت اعلام کردند که: اکنون شیعه پس از گذشت هزار و چهارصد سال به بطلان خود و کذب افترائاتی که بر خلفاء ثلاثه وارد می‌نموده است پی برده است!!

ضربه زنندگان واقعی به مکتب اهل بیت

آیا کمر أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام را اشعار و سخنان مولانا خرد کرد یا اباطیل و هزیان های آن فقیه عالم نمای شیعی که سقیفه بنی‌ساعده را از افتخارات عالم اسلام برشمرد و آن را موجب ثبات و بقاء خلافت اسلامی دانست؟ و خلافت بنی‌امیّه را موجب عزّت و افتخار اسلام اعلام نمود؟ و واقعه عظمای غدیر را یک فرع پیش پا افتاده فقهی همچون سایر فروع مختلفٌ فیها قلمداد کرد؟ کدام یک از این دو طیف کمر علی را شکستند؟!

آیا آن فقیهی که با انکار هجوم عمر به خانه فاطمه زهراء و آتش زدن درب خانه و قتل حضرت محسن بین در و دیوار و کشته شدن دخت پیامبر موجبات خشنودی و خرسندی زعمای اهل سنّت و علمای وهابی را فراهم نمود و خدمتی که به آنها نمود در طول هزار و چهارصد سال کسی چنین نکرد، ضربه بر فرق مولای متّقیان وارد ساخت، یا کسانی چون مولانا و محیی الدین و امثال اینها؟!

آیا کسانی که برای تحقّق وحدت خیالی و پوشالی، قلم بطلان بر مبانی و اصول مسلّم تشیّع می کشند و در خوش خدمتی به مرام و مذهب اهل سنّت حتّی از خود آنان جلوتر و پیش‌قدم‌تر افتاده اند، مبلّغ و منادی تشیّع هستند، امّا دلاور مردان عرصه معرفت و فرهیختگان و مشعل داران وادی بهاء و عظمت و تجرّد و توحید از خوان لایزال ولایت محروم و بی‌نصیب اند؟

بحمد اللّه امروزه دیگر دغدغه وحدت و مسالمت بین دو مذهب از میان رفته است، و با هدایا و تحفه هائی که از سوی علماء شیعه به جانب اهل سنّت هر روز و هر ساعت، روان است جای هیچ گونه نگرانی و تشویش خاطر نمی باشد، و با این وضعیّت که به پیش می‌رویم نه تنها، آن آرزو و امنیّه محقّق بلکه فرسنگ ها از آنان جلو افتاده ایم! روزی یکی از همین فقیهان با انکار فدک و دیگری با انکار زیارت عاشوراء و سومی با انکار زیارت ناحیه و چهارمی با انکار عصمت از امام علیه‌السّلام و پنجمی با انکار علم غیب امام علیه‌السّلام و همین‌طور هر روز برگی زرّین بر افتخارات شیعه می افزایند و آن را نزد مخالفین و جوامع علمی سر بلند و سر افراز می نمایند!!

اگر امروز یک مرد ابله و نادانی حکم به سقوط حجّیت کلام معصوم دهد و یا زیارت جامعه کبیره را صادره از غالیان شیعه بشمارد، بر او می شوریم و فریاد وا اسلاماه سر می دهیم، امّا بر شیخ الفقهاء، صاحب

جواهر در بحث کرّ که حکم به خطاء و اشتباه معصوم کرده است خرده نمی‌گیریم و یا بر فقیهانی که همین زیارت جامعه را از غلات شیعه بر شمرده اند، بر نمی آشوبیم، این تضادّ و تفاوت چراست؟

عرفان الهی تنها راه معرفت حقیقت امام علیه‌السّلام و وصول به ولایت

در اینجا به این کلام قویم مرحوم آیة اللّه العظمی عارف باللّه و بأمراللّه افتخار عالم تشیّع علّامه سیّد محمّد حسین طباطبائی – قدّس اللّه سرّه – می‌رسیم که فرمود: تنها راه معرفت حقیقت امام علیه‌السّلام و وصول به کنه ولایتش عرفان الهی است و بس و عرفان باللّه منحصراً با سلوک و سیر الی اللّه برای سالک حاصل می‌گردد.

فضلاء و طلاب عزیز باید توجّه و عنایت خود را بر روی متون اخلاقی و عرفانی و حکمی بزرگان بیشتر کنند و از دریای بیکران معارف آنها، لئالی شاهوار و جواهر نایاب مبانی معرفتی استخراج و اصطیاد نمایند و از اطوار و حرکات کودکانه برخی که فقط در خور شؤون اطفال و بی مایگان است طرفی نبسته و دغدغه به خویش راه ندهند و برای رسیدن به معارف لایتناهی مکتب جعفری هیچ حدّ و مرزی نشناسند و بر هیچ رادع و مانعی نیندیشند و سعادت و فلاح ابدی خود را بر غوغای سفیهان و تطمیع دنیا باوران و تهدید زور مداران ترجیح دهند، و بدانند بزرگان و اساطین علم و درایت ما همواره در این کتاب شریف به دیده تأمّل و دقّت می نگریسته اند و مطالعه و تدبّر در آن را از اهمّ و اوجب واجبات علمیّه و تکلیفیّه خود می شمردند.

مرحوم آیة اللّه العظمی سیّد علی قاضی – رضوان اللّه علیه – هشت بار این کتاب را از اوّل تا به آخر مطالعه فرمود و هر بار مطلب جدید و فهم تازه ای از معارف آن برایش حاصل می گردید. او نیز به اشعار مدح ابوبکر و عمر برخورد کرده بود و از نظرش نیفتاده بود امّا وجود این اشعار تأثیری در شناخت و معرفت او نسبت به این عارف بی‌مثال و افتخار عالم تشیّع، به وجود نیاورد.

اهمیت قرار دادن کتاب مثنوی به عنوان متن درسی در حوزه های علمیه

حوزه های علمیّه ما باید در انتخاب و اختیار این کتاب بی‌بدیل به عنوان متن درسی و اصلی حوزوی تجدید نظر کنند و دقّت و تدبّر در آن را در اولویّت از مطالعات و بحث های خویش قرار دهند.

این حقیر خود اقرار و اعتراف می‌کنم که با وجود مطالعات و ممارست در متون اصیل تشیّع و منابع اصلی معرفت در فروع مختلفه و شعب گوناگون هنوز خود را ریزه‌خوار خوان بی‌دریغ دریای معارفش می دانم و هر بار که این صفحات را تورّق و مطالعه می نمایم معنای جدیدی بر اساس فهم جدید و مدرکات جدید برایم حاصل می شود.

ملاک و میزان پذیرش مطالب عرفاء شامخین

کسی مدّعی وحی و عصمت در کلمات محیی الدین و مولانا جلال الدین بلخی – قدّس سرّهما – نشده

است و سکّه عصمت و طهارت فقط به نام چهارده نفر زده شده است و بر این اساس مطالب این گونه از بزرگان آنجا که با موازین متقن و ضروری و غیر قابل تردید مکتب اهل‌بیت موافق بود می پذیریم و بر دیده می گذاریم و هر کجا که با آن موازین در تعارض بود آن را نخواهیم پذیرفت، و حمل بر اشتباه و یا محمول بر موضع تقیّه می نمائیم. محیی الدین و ملّای رومی، سنّی باشند یا شیعه، آیا دفاع از مکتب اهل بیت بدین معنا است که چشم بر روی تمامی آثار آنها ببندیم و تمام معارف آنان را نادیده بگیریم و سخنانی که به طور وضوح می‌توان استفاده گرایش به اهل بیت را نمود به دور افکنیم و اشعاری که در مناقب آل پیامبر سروده‌اند انکار کنیم و این همه مبالغ و فرصت‌ها تضییع نماییم و وقت خود و بقیّه را صرف در این کنیم که اینها سنّی بوده‌اند و مخالف اهل‌بیت!

این همان مسخ شدن در هوا و انانیّت است خواه در لباس سنّت نمودار شود خواه در لباس و نقاب تشیّع. هر دو یکی است. مرد حقّ آن است که مطلبی را که از بزرگی مشاهده می‌کند اگر منطبق با مبانی و اصول مکتب اهل بیت بود بپذیرد و احترام بگذارد و اگر مخالف بود و می‌توانست حمل بر جهات صدوریّه از تقیّه و غیره بنماید باید انجام دهد و اگر نتوانست باید آن را ردّ نموده و نپذیرد، هر که می‌خواهد باشد، فرقی نمی کند. و در این صورت است که قضاوت انسان صورت دیگری به خود خواهدگرفت و انسان خود را از مواهب و الطاف بزرگان محروم نخواهد ساخت. افرادی که در این قضاوت پا از حدّ خود فراتر می‌نهند و از حریم معرفتی و علمی خویش تجاوز می کنند بدانند که سایرین نه تنها از جهت مراتب قدس و تقوی بر آنها پیشی دارند بلکه از جهات علمی و وسعت اطّلاعات با آنها قابل مقایسه نمی باشند و مقتضی انصاف علمی و رعایت احتیاط، حزم و تأمّل در این مطالب است.

مگر فقهاء ما در طول تاریخ فقه که با فتاوا و احکام متقابل صد و هشتاد درجه ای حکم صادر می نمودند و هنوز نیز ادامه دارد کار خلافی کرده اند؟ آیا آن فقیهی که با فتوای مماثل با فتوای عامّه حکمی صادر نماید سنّی می شود؟

اهمیت عدم اظهار نظر افراد غیر متخصص در ارتباط با کلمات عرفا

تذکّر به این نکته بسیار ضروری و به جا است که هرکسی باید در حدّ تخصّص و میزان معرفت و سعه مطالعاتش بر مسایل و قضایا قضاوت کند و پا از حریم مجاز بیرون نگذارد و موجب وهن و استخفاف شخصیّت خویش نگردد و دخالت در قضاوت را به عهده متخصّص آن فن بگذارد و از اظهار نظر بی‌جا پرهیز نماید.

کسانی که دارای موقعیّت خاص و معروفیّت ویژه‌ای می‌باشند قطعاً رعایت این وظیفه و تعهّد به این تکلیف در آنان مضاعف خواهد شد.

آنهائی که از روی عدم اطّلاع و یا اعمال غرض و عناد اشعار حضرت مولانا را بر خلاف معنای صحیح

و متقن خود تفسیر و توجیه می‌کنند باید بدانند که با این کار نه از شخصیّت و موقعیّت مولانا کاسته خواهد شد که برصلابت طریق و اتقان مبانی او می افزایند. و حقّانیّت او را علناً به اثبات می رسانند و مظلومیّت او را بر همگان ثابت می نمایند و متقابلًا از اعتبار و اتقان خود در برابر اهل فضل و درایت می کاهند، و موجب سخریّه و مضحکه اهل خرد و اندیشه می شوند و بهانه خرده گیری و طعنه را به دست مترصّدین می دهند و در نهایت، مکتب فقاهت را در سوئی خارج از قلمرو اتقان و متانت می نشانند.

پس بر همه احبّه و اعزّه از سروران و فضلاء لازم است که خود را از این دریای موّاج معرفت بی‌نصیب نگردانند و خوان نعمتی را که این بزرگان برای ما و امثال ما گسترده‌اند کفران ننمایند و نعمتی را که از همه افراد از جهت استفاده و استفاضه بدان مستحقّ‌تر می‌باشیم به دست دیگران نسپرند و خود را از آن بی‌بهره نسازند. إن شاء اللَه.»[1] از خداوند منّان توفیق سداد و هدایت و متابعت از شاهراه مستقیم و مکتب راستین اولیای حقّ و لواداران توحید را بالأخصّ حضرات معصومین علیهم الصّلاة و السّلام خواستارم. ﴿وَ ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَه عَلَيهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيهِ أُنِيبُ.﴾

[1] . افق وحی ص ٦٦٤